



در آستانه چهلمین سال آزادسازی خرمشهر «شهربانو» به جایگاه زنان در پشتیبانی و همراهی در ۸ سال دفاع مقدس پرداخته است

شهربانو

۸ صفحه ویژه بانوان مشهد | شنبه ۳۶۷۱ روزنامه شهرازا

۲ شنبه ۰۲ ۰۳ ۱۴۰۱

زنان متولد بهار

حقیقت فراموش شده‌ای
به نام
«زنان پشتیبان در جنگ»

گپ‌وگفتی با شهرزاد بهادری، پژوهشگر و نویسنده کتاب «همراهان جنگ» که ۲۷ اردیبهشت در مشهد رونمایی شد

مریم
در قدس

شیرین عاقله
بانوی خبرنگاری
که شهادت و تشییع پیکرش
واقعیت‌ها را آشکار کرد

۳

۲



شهربانو

۲۳ شهریور
۲۴ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شول ۱۴۴۳ شماره ۳۶۷۱

(۲)



دکتر محدثه جزایی
دکتری علوم سیاسی

(آفاق)

نقش‌هایی که گل انداختند

مستقیم دشمن قرار می‌گیرند. چنان‌که در دوران هشت‌ساله جنگ تحمیلی به‌ویژه مقاومت دلیرانه مردم خرمشهر برای حفظ و بازپس‌گیری شهر، زنان آماج حمله‌ها و ددمنشی‌های دشمن قرار گرفته بودند. با این همه، لحظه‌ای برای ایستادگی و ایثار درنگ نکردند و با همه آنچه داشتند به ستیز و طرد دشمن پرداختند.

واقعیت تلخ جنگ و چهره ناخوشایند آن این‌گونه است که از مردها رشادت و جان‌برکف‌گذاری می‌خواهد اما از زن‌ها چیزهای گوناگون طلب می‌کند. مردان دل‌اورانه برای محافظت از خاک میهن و ارزش‌های خود می‌جنگند و زنان، در کنار این جنگ دلیرانه، فداکاری و استقامتی دوچندان نثار می‌کنند. این زن‌ها هستند که چشم‌بر گذشته و آینده می‌بندند و مردانشان را راهی نبردی می‌کنند که نمی‌توان از بازگشت باطمینان سخن گفت. این زن‌ها هستند که همه مسئولیت اداره امور خانه را در سایه اقتصادی جنگ‌زده و در نبود مردان بر عهده می‌گیرند. این زن‌ها هستند که سنگین‌ترین وظیفه را در بیمارستان‌های صحرایی و شهری در دوران جنگ برعهده دارند و پرستاری از مجروحان جنگی، انتقال آن‌ها، نفاذ بیمارستان‌ها، شناسایی شهدا و حتی حفر زمین برای تدفین آنان را برعهده می‌گیرند. این زن‌ها هستند که با تبعات و آسیب‌های جسمی و روانی بازگشتگان از جنگ روبه‌رو می‌شوند و آن‌ها هستند که بار اصلی بازسازی‌های پس از جنگ را عهده‌دار می‌شوند. آری، این زن‌ها هستند که در قالب عکاس، خبرنگار و فیلم‌بردار، وظیفه رساندن اخبار و حقایق زشت‌منظر جنگ را بر عهده می‌گیرند. سخن بر سر سهم‌خواهی و تقدیر و سپاسگزاری از زنان به‌تنهایی نیست زیرا جنگ تمامیت هستی انسانی زنان و مردان را یکسان تهدید می‌کند. اما ندیدن سویی‌های زنانه جنگ و تقلیل آن به نقش قربانیان منفعل، تثبیت چهره‌ای یک‌جانبه‌گرا و مردانه برای جنگ است.

جنگ و نبرد، با برجسته‌سازی صفت‌هایی همچون دل‌آوری، شجاعت و جنگاوری، همواره چهره‌ای مردانه داشته است اما اینک که رسانه‌ها و ابزارهای ارتباطات جمعی به عمق رویدادهای سیاسی نفوذ کرده‌اند، می‌توان نقش و حضور مؤثر زنان را در صحنه‌های گوناگون جنگ مشاهده کرد. اگرچه منابع و مستندات رسانه‌ای از ایستادگی و تهور زنان در جنگ‌های تاریخ سرزمینمان به‌ویژه در دوران هشت‌ساله جنگ تحمیلی چندان که باید مورد توجه قرار نگرفته است، ایستادگی زنان مسلمان به‌ویژه در نبردهای نابرابر مردم اراضی اشغالی فلسطین چیزی نیست که از چشم رسانه‌های حقیقت‌جو پنهان بماند.

واقعیت جنگ با رنج و درد و محرومیت همراه است اما آنجا که پای حراست و دفاع از ارزش‌ها، آرمان‌ها و خاک مقدس وطن به میان می‌آید نمی‌توان از ایثار و فداکاری انسان‌های آزاده سخن نگفت: زنان و مردانی که آگاهانه برای حراست از حقیقت به میدان می‌روند، خواه این انسان‌ها رزمندگان آرموده باشند، خواه پرستاران و پشتیبانان جبهه‌های نبرد خوانده شوند یا خبرنگاران و عکاسانی باشند که در پی بازنمایی حقیقت، به صحنه‌های نبرد پا می‌گذارند.

زنان همواره در ابعاد گوناگون نبرد حضور مؤثر داشته‌اند اما نگاه رسانه‌ها به حضور این زنان همواره توجه در جایگاه نقش قربانی بوده است. زنان و کودکانی که در معرض خطرهای گوناگون جسمی و روانی قرار می‌گیرند همواره در صدر اخبار هستند. این تنها بخشی از مسئله است زیرا این نگاه حکایت از آسیب‌پذیری زنان در کنار کودکان از جنگ دارد بدون آنکه به نقش‌آفرینی مؤثر زنان در صحنه‌های نبرد پرداخته باشد.

شهادت شیرین ابوعاقله به‌عنوان یک خبرنگار زن در اراضی اشغالی فلسطین تنها یک مورد از هزاران موردی است که در آن زنان فقط قربانی سقوط ناگهانی بمب یا شلیک اشتباهی گلوله نیستند بلکه به‌واسطه اثرگذاری حضورشان هدف



(پرتو)

زینب اصغریان
کارشناس ارشد ارتباطات روابط بین‌الملل
فعال در حوزه فرهنگی فلسطین



مریم در قدس

«شیرین عاقله» بانوی خبرنگاری
که شهادت و تشییع پیکرش واقعیت‌ها را آشکار کرد

رهبر معظم انقلاب درباره فلسطین فرموده‌اند: فلسطین پاره‌تن اسلام است. فلسطین مسئله اول در میان موضوعات مشترک کشورهای اسلامی است. فلسطین زنده‌ترین مسئله مشترک امت اسلامی است. هفته گذشته سالگرد تشکیل رژیم غاصب صهیونیستی بود که «یوم النکبه» نام‌گذاری شده است. ۷۴ سال پیش بود که بعد از نشست سازمان ملل به پیشنهاد انگلیس، رژیم صهیونیستی پا به عرصه گذاشت. از همان ابتدا با توسل به زور، فلسطینی‌ها را از سرزمین آبا و اجدادی‌شان بیرون و با بولدوزرهای خود، خانه‌هایشان را ویران کرد. این روال تخریب و ظلم ۷۴ سال است ادامه دارد. چند روز پیش خبرنگاری از شهر قدس به همکاران خود پیام داد برای ثبت جنایات اسرائیل به «جنین» برویم، جایی که قرار بود یکی دیگر از خانه‌های فلسطینیان تخریب شود. او نمی‌دانست قرار است خبر شهادت خود را به جهان مخابره کند. او شیرین ابوعاقله دختر مسیحی قدس بود که ساعتی بعد از ناحیه صورت مورد شلیک اشغالگران اسرائیلی قرار گرفت. شیرین مسلمان نبود اما معتقد بود انسانیت باید اساس کار هر فرد باشد. او در کنار جبهه مقاومت ایستاد. شیرین را همواره در کنار فلسطین دیده‌ایم. تابعیت آمریکایی هم داشت و می‌توانست زندگی دیگری برای خود انتخاب کند اما او خبرنگاری از دل آتش و خون را انتخاب کرده بود. شیرین را در کنار کودکان مظلوم فلسطینی دیده‌ایم در حالی که در لابه‌لای دستان‌شان سنگ‌های کوچکی پنهان کرده بودند. او را در کنار لودرهای تخریب شهر رام... دیده‌ایم. او را در مسجد الاقصی در کنار نمازگزاران عید فطر و در صحن مسجد در شهر قدس دیده‌ایم. او همواره می‌گفت: من خبرنگاری را انتخاب کرده‌ام تا صدای مظلومیت فلسطین را به گوش جهانیان برسانم.

او مسیحی بود اما شیرین مسیحی، استیکارستیزتر از هر مسلمانی بود که در راه «اسلام‌سازی» گام برمی‌دارد. شیرین شجاع‌تر از هزاران مردی بود که گویی سالیان سال در خواب‌ناز غفلت‌آرمیده‌اند.

شیرین نماد مقاومت است، درست مانند راشل کوری که با دستان خالی رودروی بولدوزرهای اسرائیلی ایستاد.

اما چگونه می‌توان راه شیرین را ادامه داد؟

۱. توجه به مسئله فلسطین: آیا به‌راستی برای ما فلسطین «مسئله اول» جهان اسلام است؟

۲. امپراتوری رسانه‌ای دنیا در اختیار سلطه‌گران فرهنگی است. هرچند در این نبرد نامتقارن دستانمان خالی است، باید همچون شیرین رودروی استیکار ایستاد و راه او را که احیای آرمان فلسطین است ادامه داد.

۳. صدای مظلومان عالم را با زتاب دهیم، هرچند با کوچک‌ترین اقدام همراه باشد.

۴. رسالت انسانی ایجاب می‌کند فراسوی مرزها ببینید. اسلام دین بدون مرز است. انسانیت را در فراسوی مرزها جست‌وجو کنیم و صدای مردم ستمدیده فلسطین و جنایات رژیم غاصب صهیونیستی را به گوش جهانیان برسانیم.

۵. من أصبح ولم یهتّم بأمر المسلمین فلیس بمسلم: به‌راستی که اگر کسی روز خود را به فردا برساند و برای حل مشکلات جهان اسلام کوچک‌ترین گامی برندارد، مسلمان حقیقی نیست. دردهای مسلمانان جهان را ببینیم و در سکوت مرگبار رسانه‌ای، جبهه مقاومت را در هر جای عالم تقویت کنیم.

۶. نقش بانوان در تداوم حرکت شیرین ابوعاقله بسیار پررنگ‌تر از آنچه هست باید باشد. شیرین، جان خود و زندگی خود را برای فلسطین گذاشت. ما نیز باید برای شناساندن او و هدفش به دیگران اقدام کنیم. شیرین نه تنها به عنوان یک زن که به نماد جبهه مقاومت تبدیل شده است. مانند او باشیم و رسالت جهانی خود را فراموش نکنیم.

۷. قضیه فلسطین نباید برای ما به یک عادت و یک مسئله فراموش شده تبدیل شود. نباید بی‌تفاوت از کنار فلسطین بگذریم زیرا فلسطین همواره باید مسئله اول جهان اسلام باقی بماند. به فرموده حضرت امام (ره)، اگر مسلمین هر کدام یک سطل آب بر سر اسرائیل بریزند، اسرائیل را آب خواهد برد. کمترین کار این است به اندازه یک سطل آب علیه جنایات صهیونیست‌ها اقدامی اجرایی کنیم.

حمیده وحیدی
روزنامه نگار

حقیقت فراموش شده‌ای به نام «زنان پشتیبان در جنگ»

گپ‌وگفتی با شهرزاد بهادری، پژوهشگر و نویسنده کتاب «همراهان جنگ» که ۲۷ اردیبهشت در مشهد رونمایی شد

اشاره: سال‌ها از حمایت زنان در پشتیبانی هشت سال دفاع مقدس گفتم. از مادران، همسران و خواهران شهیدایی نوشتیم که اگر نبود رشادت‌ها، صبوری‌ها و نیز خاطرات آن‌ها هرگز حماسه‌آفرینی دهه شصت به نسل‌های بعدی منتقل نمی‌شد.

اما همه مادر بخش‌هایی کم کاری کرده‌ایم. یادمان رفت کارهای پژوهشی و زحمات آن‌ها را در کتاب‌های درسی بیاوریم و اجازه دهیم با حمایت از فرهنگ ایثار و شهادت، الگوهای خوبمان را به راحتی در دسترس دختران امروز قرار دهیم. این در حالی است که شهرزاد بهادری و دوستانش تلاش کرده‌اند با یک پژوهش جامع و کامل، از زنان و پشتیبانی آن‌ها در هشت سال دفاع مقدس بنویسند آن هم در کتابی که برای دیده شدن قطعا به حمایت نیاز دارد. همراه شوید با گزیده‌ای از گفت‌وگوی ما با این بانوی دغدغه‌مند و فعال در حوزه زنان و فرهنگ.

داستان تولد کتاب از کجا شروع شد و چرا یک بانوی دهه‌شصتی در این مسیر گام برداشت؟

علت دغدغه من در حوزه زنان بود. آن زمان که مشغول تحصیل در رشته مطالعات زنان بودم، به این نتیجه رسیدم که در حوزه پژوهشی دفاع مقدس استان خراسان

یک کتاب جامع نداریم. همین شد که تصمیم به جمع‌آوری گرفتیم و با حمایت مرکز حفظ ارزش‌های دفاع مقدس، این مسئله رقم خورد.

جالب است که چند سال روی این کتاب وقت گذاشتید. خلأ موجود در این کار را در کدام بخش‌ها دیدید؟

به اندازه‌ای در این باره به تحقیق میدانی نیاز است که وقتی ورود می‌کنید، با دریای بی‌کرانی از مطالب بی‌حدومرز و پراکنده روبه‌رو می‌شوید. من چند دوره آموزشی هم در این مورد گذراندم تا بتوانم کار را به صورت حرفه‌ای انجام دهم. یعنی جمع‌آوری از سال ۹۲ تا ۹۷ طول کشید و الان کتاب دوم هم در دست چاپ است.

خراسان رضوی دارای رتبه یکم ایثارگری است. چرا انتشار این گونه کتاب‌ها این همه سال طول می‌کشد؟

دوست دارم از آقای شمس‌آباد در جهاد سازندگی سابق یاد کنم. ایشان همه مبحث‌های پشتیبانی را جمع‌آوری و این منابع به ما بسیار کمک کرد. ما در سه بخش رزمی، پشتیبانی و امداد زنان را بررسی کردیم. به نظرم پشتیبانی زنان در جنگ بسیار مهم است. من به بخش‌ها و نهادهای مختلف مراجعه

کردم اما دیگر دستگاه‌ها خوب کار نکرده بودند و اطلاعات جمع‌آوری نشده بود. این در صورتی است که ما حضور زنان را به‌ویژه در مشهد در جهاد سازندگی، امداد رسانی به رزمندگان، تشویق و ترغیب مردان خانواده، جمع‌آوری کمک‌های نقدی و غیرنقدی، تهیه کنسرو و کمپوت، شست‌وشوی لباس‌ها و پتوهای خونین رزمندگان، دیدار از خانواده رزمندگان، مسئولیت اداره خانواده در نبود همسر، اهدای خون و... بسیار پررنگ می‌بینیم.

اهمیت پرداختن به حضور فعال زنان را در چه می‌دانید؟

شاید کمتر به این مسئله پرداخته‌ایم که در جنگ احد، زمانی که مسلمانان در حال شکست بودند، این زنان بودند که با پیامبر (ص) همراه شدند. زنان بودند که از ابتدای پشتیبانی همراه شدند. ما تاریخ را خوب روایت نکرده‌ایم و الان نسل جدید نمی‌داند چه پیشینه غنی‌ای دارد.

رشته تحصیلی‌تان مطالعات زنان و خانواده است. فکر می‌کنید نوشتن در این گونه موارد تا چه اندازه در تحکیم بینان خانواده نقش دارد؟

گم‌شده امروز ما همین نبود الگوهاست. یعنی ما نتوانسته‌ایم بگوییم روزی دخترانی نوجوان هم‌سن و سال شما در کنار مادران‌شان چطور پشتیبان امنیت و هویت کشور بوده‌اند. دختر جوان ما اگر امروز بتواند آنچه می‌خواهد در داخل پیدا کند، هرگز به دنبال الگوی خارجی نمی‌رود. ما این مسئله را در سرود «سلام فرمانده» دیدیم که چگونه توانست دهه نودی‌ها را جذب کند. به نظرم، خود این یک مسئله مهم است.

الان کتاب در چه مرحله از پخش است؟ آیا برنامه‌ای رسانه‌ای برای آن انجام شده است؟

اکنون رونمایی مختصری از کتاب شده است اما نه به صورت عمومی. امیدوارم با حمایت از این کتاب، بتوانیم انگیزه بیشتری برای دیگر پژوهشگران حوزه ایثار و شهادت به‌ویژه در حوزه زنان فراهم آوریم تا کارهای شایسته دیده شوند. کتاب دوم در دست چاپ است این مجموعه می‌تواند در اختیار همه بخش‌های فرهنگی قرار گیرد. مصاحبه‌هایی در کتاب‌ها هست که بی‌گمان دسترسی و جمع‌آوری آن‌ها آسان نیست و کار هر پژوهشگر دیگری را آسان می‌کند.



عکس: سناز صفایی

شهربانو

۲۷ شهریور
۱۴۰۱
شماره ۲۲۶۱

(۳)

۵۰۰

بانوان رزمنده

بانوان شهید

۶۴۲۸

۵۷۳۵

جانبازان

بانوان شهید و ایثارگر

بر اساس آمار تهیه‌شده از فهرست شهیدان جنگ تحمیلی، در طول جنگ ۶ هزار و ۴۲۸ تن از زنان این سرزمین به شهادت رسیده‌اند که بیشتر در پی بیمارار و موشک‌باران شهرها بوده است. براساس آماری به نقل از نشریه داخلی بنیاد شهید و امور ایثارگران نیز پانصد نفر از آن‌ها رزمنده بوده‌اند. از این میان، ۲ هزار و ۵۰۰ نفر تنها بین ۱۰ تا سی سال داشته‌اند. براساس آمار بنیاد جانبازان و امور ایثارگران هم که در شهریور ۱۳۸۱ به تفکیک جنسیت و گروه‌های جانبازی منتشر شد، تعداد کل جانبازان زن ۵ هزار و ۷۳۵ نفر آمده است که از این تعداد ۳ هزار و ۷۵۰ نفر بیش از ۲۵ درصد جانبازی دارند. درباره زن جنگ تحمیلی آمار روشنی منتشر نشده است اما برخی منابع از رقم ۱۷۱ اسیر زن در طول جنگ تحمیلی هشت ساله گفته‌اند. هم‌چنین در طول هشت سال دفاع مقدس ۲۲ هزار و ۸۰۸ امدادگر و ۲ هزار و ۲۷۶ پزشک زن به جبهه‌ها اعزام شده‌اند.

۸۰۸

بانوان
امدادگر

۱۷۱

بانوان اسیر

۲۲۷۶

پزشک



لیلا جان قربان



شهربانو

۲۱ شهریور
۲ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شوال ۱۴۴۳ شماره ۳۶۷۱

(۴)

از پدر و مادرش آموخته است ساده زندگی کند و نقطه اوج زندگی اش همین ساده زیستی می شود. ساده زیستی که او را در هجده سالگی به جبهه می کشاند و در امتداد باورهایش ۳۷ سال نیز میانجی می شود برای ازدواج آسان جوانان قرار می دهد. از روزهای پراشتهاپ در میانه جبهه خاطرات نابیی دارد، حرف هایی که کمتر گفته شده است. او می داند برای نگهداشتن آبروی وطن در هر دوره باید یک جور جنگید: یک جایی باید لباس رزم پوشید و روزی برای ازدواج آسان کار کرد. این گفت و گو که هم اینک پیش روی ماست، گزیده هایی از حرف هایی خودمانی است که ساعتی میان ما رد و بدل شد.

گفت و گو با زینت زنده باد، امدادگر ۸ سال دفاع مقدس

از کمک رسانی در جبهه ها تا واسطه گری ازدواج

هر چه می گفتم تیر نخورده ام توجه نمی کردند

بی بی زینت زنده باد از آن دخترهایی بوده که از همان دوران دبیرستان یک فعال انقلابی در مدرسه شناخته می شده است. معلم ها او را دختری حزب الهی می دانستند که حتی در دوران شاهنشاهی جرئت اینکه جلو او حرفی علیه دین و قرآن بزنند نداشتند. «فعالیت هایم از دورانی که دبیرستانی بودم شروع شد. در همه برنامه های مدرسه شرکت می کردم. معلم ها همیشه می گفتند: این دختر حزب الهی است. حواستان باشد جلو او چیزی نگویند. انقلاب که شد، با برادرهایم و همسر برادرم در تظاهرات ها همراه با دانشجویان شرکت می کردیم. آن زمان من دانشجوی نبودم ولی همراه انجمن دانشجویان به راهپیمایی ها می رفتیم. خانه پدری من سمت خیابان ضد بود آنجا تجمع معترضان بود. ۱۵ سالم بود که انقلاب شد. خاطرات خوبی از آن روزها به ویژه روزهای ۹ و ۱۰ دی دارم. دوروز بود که اعتصاب غذایی کرده بودیم. روز ۹ دی تیراندازی های زیادی شد و افراد زیادی شهید و زخمی شدند. آن روز چون حال من هم بعد از اعتصاب غذا به هم ریخته بود، همراه زخمی هامن راه بیمارستان بردند. هر چه می گفتم تیر نخورده ام توجه نمی کردند. وقتی رسیدیم بیمارستان، بدون اینکه عکسی بگیرند، گفتند باید پانادیسمر را عمل کنند. وقتی اتاق عمل رفتم، سیزده مرد روی سرم آمده بودند. خیلی می ترسیدم ولی خودم را به خدا سپردم. بعد از عمل، یادم است رهبر معظم انقلاب و آیتا... طبسی به عیادت ما آمدند و از همه مجروحان عیادت کردند.»

انقلاب

که پیروز می شود، ازدواج می کند و هم زمان با اولین روزهای زندگی مشترک، به عنوان امدادگر راهی مناطق جنگی می شود.

«جنگ که شروع شد، اوایل ازدواج هم بود. هم زمان اسمم برای مکه هم در آمده بود ولی گفتم دفاع واجب تر است و جبهه می روم. همه می گفتند: تازه ازدواج کرده ای. نرو! ولی من گفتم: نه! از همان روز اول، به شوهرم گفته بودم هیچ چیزی برای مهریه نمی خواهم فقط اینکه آزادی داشته باشم و بتوانم جبهه بروم. آن زمان که ما ازدواج کردیم، اوایل جنگ بود و من این را شرط کردم. او هم قبول کرد. البته من مردی را انتخاب کرده بودم که مانع این فعالیت هایم نباشد و همراهی ام کند.»

محافظ شهید کامیاب بودم

«ازدواج ما به واسطه شهید کامیاب انجام شد. عضو بسیج بودم. کلاس های اسلحه شناسی هم شرکت کرده بودم و محافظت از شخصیت ها را به عهده داشتم. همراه خانم طاهایی و همسر شهید مطهری هم بودم. در مراسم و سخنرانی ها من را دیده بودند و پیشنهاد ازدواج دادند. وقتی پیشنهاد ازدواج دادند، در پاسخ گفتم من یک شرط دارم و آن هم آزادی است. اگر قبول می کنند بیايند.»

گفتند آمده ایم خواستگاری!

خانم زنده باد با شرط آزادی ازدواج می کند و راهی خانه بخت می شود. «آن زمان مثل الان نبود که زنگ بزنند و وقت بگیرند. روزی که برای خواستگاری آمدند، مادرم خدایا مرز خانه نبود. سر ظهر بود که زنگ در خانه را زدند. گفتند: آمده ایم خواستگاری! من هم گفتم مادر که نیست ولی شما بفرمایید. اتفاقا گفتند ناهار نخورده اند. من گفتم جز نیمرو چیزی بلد نیستم درست کنم و همان نیمرو اولین غذای مشترک ما شد! هنوز هجده سالم نشده بود. با هم صحبت کردیم. شوهرم شرط من را پذیرفت و با هم ازدواج کردیم. محل کار همسرم تربت جام بود و بعد از ازدواج با هم راهی آنجا شدیم.»

۲۱ شب ۲۱ ماه رمضان راهی مناطق جنگی شدم

یک هفته بعد از ازدواج، از آنجایی که حضور در جبهه را شرط ازدواج کرده بود، به عنوان امدادگر راهی مناطق جنگی می شود. «شب ۲۱ ماه رمضان بود که راهی مناطق جنگی شدم. آن زمان برادرهایم هم در مناطق جنگی بودند. وقتی می خواستم سوار قطار شوم، پدر خدایا مرز گفت: دیده ام که مردها به جبهه می روند ولی زن ها را ندیده بودم که مناطق جنگی بروند. ما را اول به اهواز بردند. مرداد ماه بود و گرمای اهواز بی اندازه زیاد بود. همان روز اول، ما را به بهشت آباد شهدای اهواز بردند. از دیدن جنازه ها حالم دگرگون شد. من آدمی بودم که اگر خون می دیدم حالم بد می شد ولی کم کم در منطقه به این شرایط عادت کردم. بعد از آن به ورزشگاه تختی رفتیم که برای رسیدگی به مجروحان، آن را تجهیز کرده بودند. گاهی هم خرمشهر و دزفول می رفتیم. من آنجا کمک دکتر بودم. قبلا دوره های امدادگری را گذرانده بودم ولی شرایط طوری بود که خیلی چیزها را همان جا باید یاد می گرفتیم و انجام می دادیم. در خاطر دارم که آن زمان داروی بی هوشی نداشتیم. در اتاق عمل مجبور بودیم جوانان مردم را بدون بی هوشی عمل کنیم و تیر از دست و پای آن ها در بیاوریم. روزهایی بود که صحنه های غم انگیز زیادی به همراه داشت.»

میکنم رفتیم و گفتم جبهه واجب تر است

تلفن‌ها را قطع می‌کردند

این بانوی امدادگر از روزهای حضور در مناطق جنگی خاطرات زیادی دارد. «یک شب وقتی داشتیم به سمت بیمارستان می‌رفتم یکی از مجروحان که دچار موج انفجار شده بود من را با دشمن اشتباه گرفته بود و می‌خواست خفه‌ام کند. بنده خدا متوجه نبود و با داد و بیداد من، بچه‌ها به دادم رسیدند و نجات دادند. یک وقت‌هایی که تلویزیون فیلم‌های جنگی می‌گذارند، بچه‌هایم می‌گویند: این‌ها حقیقت ندارد! ولی من می‌گویم: نه مادر جان، این صحنه‌ها را به چشم خودم دیده‌ام. وقتی بمباران می‌شد و برای جمع کردن مجروحان می‌رفتیم، شاهد صحنه‌های تلخی بودیم. خانه‌هایی با وسایل و عکس‌های روی دیوار منفجر شده بود و هریک از اعضای خانواده به یک طرف افتاده بود. خیلی سخت بود ولی کم‌کم به این صحنه‌ها عادت کردم. این را هم بگویم که باید عاشق باشی تا بتوانی این شرایط را تحمل کنی. من از خانه و زندگی و همسرم برای رضای خدا گذشتم تا به مجروحان کمک کنم. آنجا شرایط بسیار سخت جنگی بود و مثل الان امکاناتی وجود نداشت. برای یک تلفن زدن باید کلی در صف تلفن چهارراه رسولی اهواز منتظر می‌ماندیم. تازه تا نوبت می‌رسید، یکباره حمله هوایی می‌شد و تلفن‌ها را قطع می‌کردند.»

با چاقو و ابروهایم را برداشتم!

خاطرات جالب بسیاری از روزهای جنگ به خاطر دارد که هنوز هم برایش شیرین است. «آنجا برایم خواستگار زیاد پیدا می‌شد. می‌گفتم من همسر دارم ولی چون صورتم به قولی پر بود، فکر می‌کردند مجرد هستم. یک روز بچه‌ها گفتند: بیا بنشین صورت را مرتب کنیم که دیگران فکر نکنند مجرد هستی. آنجا امکاناتی هم نبود. خاطرم نیست دقیقا با چه چیزی صورتم را تمیز کردند ولی اگر اشتباه نکنم، با چاقو ابروهایم را برداشتم تا دیگران متوجه شوند ازدواج کرده‌ام و دیگر برایم خواستگار پیدا نشود.»

شما چه نسبتی با هم دارید؟!

بخشی از خاطراتش به همراهی همسرش در مناطق جنگی برمی‌گردد. «دو هفته بعد از اینکه به منطقه رفتم، همسرم هم آمد. او هم از کادر درمان و پزشک‌یار بود. آن زمان اجازه این را که امدادگران با همسران خود یک جا باشند نداشتند. یک روز همسرم آمد دنبال ما تا با هم بیرون برویم و چرخه در اهواز بزنیم. رستورانی زیریل اهواز هست که خیلی هم معروف است. برای ناهار رفته بودیم که گشت ما را گرفته و به پایگاه برد که شما چه نسبتی با هم دارید! تا مسئول پایگاه من را دید، شناخت و گفت: درست می‌گویند که این‌ها با هم زن و شوهرند.»

فکر می‌کردم ماه عسل می‌رویم

او شش ماه در مناطق جنگی به عنوان امدادگر می‌ماند و همه سختی‌ها را به جان می‌خورد تا اینکه به دلیل اعلام نیاز نداشتن به امدادگران زن، به خانه برمی‌گردد و فعالیت‌هایش را از یک کیلومتر آن‌سوتر برای رزمندگان ادامه می‌دهد. «شش ماه بعد گفتند دوره شما تمام شده است و دیگر نیازی نیست در منطقه باشید. یک کوپه چهارتخته گرفتیم و با همسرم به خانه برگشتیم. خانمی هم در کوپه همراه ما بود که فکر می‌کرد به ماه عسل می‌رویم. از منطقه که برگشتیم، در کار بسته‌بندی مواد و جمع‌آوری وسایل برای رزمندگان وارد شدم. این کارها را آن زمان در مسجد محله انجام می‌دادیم و گاهی هم چون دیپلم خیاطی داشتیم در مسجد به خانم‌ها کارهای هنری آموزش می‌دادم.»

پیگیر ازدواج‌های ساده و آسان شدم

جنگ که تمام می‌شود، خانم زنده‌باد به دنبال فعالیت در جبهه فرهنگی می‌رود. «آدم تا زمانی که زنده است باید فعالیت داشته باشد، برای جامعه مفید باشد و گرهی از کار مردم باز کند. بعد از جنگ، تا مدت‌ها جلسات دعا و روضه و دوره قرآن برگزار می‌کردیم و از این جلسات کمک هزینه‌های جهیزیه جمع‌آوری می‌شد. اما من یک اتفاق بهتر را پیگیری می‌کردم: پیگیر تشکیل زندگی و ازدواج‌های ساده و آسان شدم. از دوران

همه چیز را به خدا سپرده‌ام

ازدواج را سنتی حسنه می‌داند اما او هم نگران شناخت نا کافی و ازدواج‌های بدون تحقیق است. «همه چیز را به خدا سپرده‌ام و می‌گویم: خدایا، اگر این مورد مناسب نیست، شرایطی پیش بیاید که جلسه‌آشنایی برگزار نشود. از طرفی هم به خانواده‌ها توصیه می‌کنم حتما تحقیقات کنند. قدیم همسایه‌ها هم را می‌شناختند ولی الان مردم آپارتمان‌نشین از هم بی‌خبرند و پیدا کردن دختر و پسر خوب و تحقیقات سخت شده است. به دخترها و پسرها همیشه می‌گویم بدون شناخت عقد نکنند. بعضی‌ها لطف دارند و به من اعتماد می‌کنند و از من مشورت می‌گیرند. خدا را شکر تا کنون توانسته‌ام مانع طلاق خیلی از زوج‌ها بشوم. بعضی‌ها هم زنگ می‌زنند و به من می‌گویند خانم دکتر. فکر می‌کنند دکترای روان‌شناسی دارم که برایشان توضیح می‌دهم دکتر نیستم. به اندازه توانم سعی کرده‌ام گره از کار مردم باز کنم. پیش آمده است که خبر جدایی بعضی از زوج‌ها را شنیده‌ام ولی هیچ وقت من را مقصر ندانسته‌اند و گفته‌اند خودمان باید بیشتر تحقیق می‌کردیم.»

دبیرستان از این اخلاق‌ها داشتیم که اگر کسی دنبال ازدواج بود و دور و بر کسی را می‌شناختیم معرفی می‌کردم. برای برادرهای خودم دختر خوب پیدا می‌کردم و اگر خواستگاری برای خودم پیدا می‌شد و نمی‌خواستیم، دوستانم را معرفی می‌کردم. آقای روحانی بود که دنبال دختری از خانواده سادات می‌گشت ولی به این علت که شرایط من را نپذیرفت، با هم ازدواج نکردیم. نگاه ویژه‌ای به زندگی داشتیم. دنبال کسی بودم که خواسته‌های من را بپذیرد. مادیات برایم مهم نبود و ازدواج ساده‌ای داشتیم. حتی لباس عروس هم نپوشیدم. می‌خواستیم همه چیز ساده برگزار شود. می‌خواستیم به همه نشان بدهم که می‌شود ساده هم ازدواج و زندگی کرد. این سبک زندگی را به دخترهایم هم آموختم و ازدواجی ساده با مهریه کم داشتند. به مراجعه‌کنندگان هم می‌گویم که ساده‌ازدواج و زندگی کنند. این سبک زندگی را مدیون پدر و مادرم هستم که ساده‌زیستی را به من یاد دادند. وقتی بچه بودیم، پدرم دست ما را می‌گرفت و به محله حلبی آباد می‌برد تا زندگی سخت مردم آنجا را ببینیم و قدر داشته‌هایمان را بدانیم و حسرت داشته‌های دیگران را نخوریم.»

ثبت اولین واسطه‌گری در ازدواج

او از سال ۷۵ با ثبت اولین واسطه‌گری در ازدواج، کار فرهنگی خود را به طور جدی در جبهه دیگری از انقلاب آغاز می‌کند. «سال ۷۵ اولین ازدواجی را که واسطه آن بودم در حرم ثبت کردم و کارم آغاز شد. خواهرزاده خودم را به یکی از دوستانم که من را در حرم دیده بود و دنبال دختر معلم می‌گشت معرفی کرده بودم. خواستگاری رفتند و در حرم عقد کردند. الان دختر خواهرم می‌خواهد دختر خودش را عروس کند. همه این سال‌ها بدون هیچ هزینه‌ای فقط با این هدف که ازدواج جوانان تسهیل شود کار کرده‌ام. دخترها و پسرهای زیادی برای پیدا کردن زوج با من تماس می‌گیرند. حتی مواردی از آمریکا و آلمان هم داشته‌ام و از سراسر ایران با من به عنوان واسطه تماس می‌گیرند. پسر برادرم آمریکا زندگی می‌کند. مدتی پیش می‌گفت: دوستانم می‌گویند این خانم زنده‌باد کیست که در کار ازدواج است؟ گفته بود عمه‌اش هستم. بچه‌های آنجا گفته بودند: نمی‌شود نباید و یک شعبه ازدواج آسان هم اینجا راه بینداز؟! من هم به او گفتم: تو یک شعبه بزنی و نماینده من در آنجا باش!»

برای تحقیق سفر رفته‌ام

او برای معرفی دخترها و پسرها از آن‌ها اطلاعاتی دریافت می‌کند. بیش از هزار فرم از مشخصات افراد متقاضی ازدواج را در پوشه‌ای دارد که تک‌تک آن‌ها را بررسی و با توجه به نقاط مشترک افراد به هم معرفی می‌کند. «برای ازدواج، یک فرم که حدود ۲۰ سؤال دارد به افراد می‌دهم تا پر کنند. بعد، براساس

تشویق به فرزندآوری در ادامه راه

خانم زنده‌باد در این سال‌ها کوشش کرده است فردی مفید در جامعه باشد، از فعالیت‌های انقلابی گرفته تا فعالیت‌های فرهنگی. او تا کنون حدود ۲ هزار دختر و پسر را خانه بخت فرستاده است و بنابر فرمایش رهبر معظم انقلاب قصد دارد در ادامه مسیر و به همراه دیگر خانم‌های مسجدی و بسیجی، فعالیت خود را در عرصه فرزندآوری زوج‌های جوان ادامه دهد.

وقتی بمباران می‌شد و برای جمع کردن مجروحان می‌رفتیم. خانه‌هایی با وسایل و عکس‌های روی دیوار منفجر شده بود و هریک از اعضای خانواده به یک طرف افتاده بود. خیلی سخت بود ولی کم‌کم به این صحنه‌ها عادت کردم. این را هم بگویم که باید عاشق باشی تا بتوانی تحمل کنی



شهربانو

۲۷ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شول ۱۴۴۳ شماره ۳۶۷۱

(۵)

کرونا ازدواج‌ها را خیلی آسان کرد

خانم زنده‌باد که به معنای واقعی زنده دل است، گاهی هم زوج‌های جوانی را که به هم می‌رسند و واسطه ازدواج آن‌ها می‌شود به خانه خود دعوت می‌کند و مهمانی پاک‌ش برای آن‌ها می‌گیرد. «زوج‌هایی را که به هم می‌رسانم به خانه‌ام دعوت می‌کنم. می‌خواهم ساده زندگی کردن را ببینند و یاد بگیرند. یک مهمانی ساده برگزار می‌کنم و به آن‌ها می‌گویم با کمترین وسایل می‌شود زندگی کرد. البته در دوران همه‌گیری کرونا کار ما کمی سخت شد چون مجبور بودیم اطلاعات را تلفنی و اینترنتی دریافت کنیم ولی کرونا ازدواج‌ها را خیلی آسان کرد و تعداد ازدواج‌ها افزایش یافت. همین که نمی‌خواستند مراسم بگیرند باعث شده بود راحت‌تر زندگی را شروع کنند. تجملات کمتر شده بود و سطح توقعات دخترها را هم کرونا پایین آورده بود ولی الان دوباره داریم به شرایط قبل برمی‌گردیم. خانواده‌ها به ویژه پدرها و مادرها گاهی شرایطی پیش پای جوانان می‌گذارند که مانع ازدواج می‌شود. من خودم وقتی جهیزیه‌ام را به تربت جام می‌بردم، نصف وانت نشد. یک گاز سه شعله بود، یک دست قابلمه و یک دست ظرف غذاخوری. این موضوع را به خانواده شوهرم هم گفته بودم که سبک زندگی من همین قدر ساده است و نباید به جهیزیه من اشکالی بگیرند. می‌خواستیم به همه نشان دهیم که زندگی من ساده است.»



**شاهلا
آبنوس**
امدادگر و
نویسنده

هنگامه



شهربانو

۲۷ شهریور ۱۴۰۱
شماره ۳۶۷۱

(۶)

سردخانه بدویم تا یخ نزنیم. حال عجیبی بود. مرگ سردی را در یک قدمی می دیدیم اما پشیمان نبودیم. بعد از چند دقیقه، نگهبان که فراموش کرده بود داخل هستیم، برای آوردن شهید دیگری، در را باز کرد و چقدر شرمنده شد که فراموش کرده بود ما داخل هستیم. به سرعت از سردخانه بیرون رفتیم. بعد از آن، هروقت خواهری شهید می شد، یا مانع حضور ما برای بردن می شدند یا یک نفر همراهی مان می کرد و بیرون از سردخانه منتظر می شد تا آن حادثه تکرار نیفتد. آن روزها شلوغ و واویلائی جنگ بود. یک مرتبه خانمی که همسر یکی از امدادگران اعزامی از تهران بود قرار شد همراه با آمبولانس ها به پایگاه برود زیرا مجروحان زیاد بودند. خواهش کرد من هم همراهشان بروم. عکسی که بعدها از من ثبت شد و در تاریخ ماند به یکی از مجروحان آن آمبولانس برمی گشت. باید او را تحویل می دادیم و آخرین وضعیت فشار و نبضش را وارد پرونده می کردیم و تحویل مسئولان بهداری می دادیم. این مجروح خدمت

بی حجاب ندیده بود اما در آن لحظه، لباس هایش در اثر موج انفجار تکه تکه و پاره شده بود. با یکی دیگر از دوستانم دست به کار شدیم و با چشم های پر از اشک، او را برای بردن به سردخانه آماده کردیم. یکی از برادرهای اهل تسنن اعزامی از زاهدان که حال ما را دید، اصرار کرد برای انتقال به سردخانه همراهی مان کند. نگهبان برای اینکه گرما وارد سردخانه نشود در را بست و ما به همراه شهید بزرگوار وارد شدیم و آن عزیز را در یکی از طبقات جای دادیم. در آن لحظه اشک حتی اجازه نمی داد حتی یک لحظه پلک بر هم بزنیم. با تذکر برادر همراهمان گریه را تمام کردیم و از داخل در زدیم تا نگهبان از پشت در را باز کند اما تلاشمان بی نتیجه ماند و از باز شدن در خبری نبود. کم کم دست هایمان کرخت شد. همان برادر اهل تسنن پیشنهاد داد در فضای چندمتری

سال آخر دبیرستان و شوق رفتن به دانشگاه و برویای خواستگاران بود که ناگهان درخت بخت آرزوهایم به آرزوی جاه طلب بعضی عراق گره خورد و از روز اول مهرماه سال ۵۹ به جای نشستن سر کلاس درس، در بیمارستان دزفول به امدادگری و خدمت به مجروحان مشغول شدم. در یکی از مباران ها یکی از دوستانم که تازه ازدواج کرده بود در خیابان شهید شد. وقتی پیکرش را به بیمارستان آوردند، من و دوست مشترک دیگرم که او هم امدادگر بود مشغول بخیه و پانسمان مجروحان بودیم که روی یکی از تخت ها او را دیدیم و شناختیم. همه شادی هایمان برای ازدواج و مراسمش از ذهنم گذشت اما آن وقت ها دیگر مرگ با زندگی ما عجین شده بود. این دوست نوعروس من را هرگز کسی



خاطره های از یک عکس که ماندگار شد

سربازی اش را می گذراند. نه تنها خیلی درد داشت بلکه نگران مجروحیتش هم بود. مدام دلداری اش می دادند. دلش نمی خواست به شهرش برگردد. می ترسید مادرش نتواند حالش را تحمل کند. با هزاران مصیبت و توجیه که جا نداریم و در بیمارستان های شهرهای دیگر و در خانواده خودش رسیدگی بهتر است، متقاعدش کردم اعزام شود. مثل بچه ها اصرار می کرد که نباید برود. دستش قطع بود و بی قراری زیادی می کرد. جالب این بود که اگر مجروحان دلشان می خواست زودتر از بیمارستان به شهرشان برگردند اما این جوان کاملاً برعکس بود. عشق به مادرش را در رفتارش احساس می کردم. حاضر بود در غربت بماند اما دل مادرش را نلرزاند. چاره ای نبود. ناچار شدم تا فرودگاه همراهی اش کنم. این عکس هم در همان گیر و دار توسط یکی از از عکاس ها گرفته شد.

پژوهش ها در حوزه زنان دفاع مقدس کافی نیست



ملیحه غیور
مدیر
مشارکت های
بانوان
حفظ ارزش های
دفاع مقدس
استان خراسان

ریحانه

سازمان ها راهی است به سمت سوژه و اسوه سازی در جهت تولیدات رسانه ای و مکتوب و الگوگیری های صحیح، امید است که انجام گیرد.

امری دیگر است که باید به آن اشاره کرد و این نقص با عدم پشتیبانی ها همراه است. با توجه به روند جنگ نرم و نشان ندادن الگوی شایسته به زنان در جامعه، حمایت

پشت جبهه هستند که جزئیات و خاطرات را از خاطر برده اند. از این رو، بعد از دستور مستقیم رهبر معظم انقلاب به بازماندگان جنگ و تشکیل بنیاد حفظ آثار و نشر تلاش های زیادی صورت گرفت. در همین راستا در اینجا لازم است با توجه به گذشت زمان و فعالیت های پیش رو به ویژه در حوزه ادبیات دفاع مقدس، چند آسیب بررسی شود.

در اولین نگاه روایات دفاع مقدس به دو شکل قصه و گفتمان انجام شده است. در صورت قصه بودن، از خاطرات شفاهی زنان استفاده می شود و در بعضی موارد، به دلیل مبالغه نویسنده در شخصیت قهرمان قصه، درست بیان نمی شود که آن قهرمانی که غیرقابل الگوگیری است به جامعه معرفی می شود.

دوم در صورت گفتمان روایی، باز قصه در روایت بیان می شود و در قالب رمان و خودنگاشت است و از داستان پردازی ها و کتاب های بی کیفیت استفاده شده است. همین طور کم بودن پژوهش ها درباره زنان

سال ۱۴۰۱ مصادف شده است با چهلمین سال آزادسازی خرمشهر، شهر خونی که با مشارکت همه نیروهای نظامی به شهر خرم تبدیل شد. این درحالی است که با گذشت چهل سال از آزادی خرمشهر و سابقه هشت سال از دفاع مقدس هنوز به یک نظریه یا مکتب برای ارائه به جامعه و مراکز علمی و دانشگاهی نرسیده ایم. در سراسر دنیا ثبت و مکتوب کردن ایستادگی مردمان برای نسل های بعدی دارای جایگاه مهمی است مخصوصاً اگر ایستادگی در راستای حفظ ناموس باشد. جنگ تحمیلی بارزترین و واضح ترین برای معرفی دلاورمردان و زنان به عنوان الگو به نسل های بعدی است.

حوادث بزرگی که در دوران دفاع مقدس اتفاق افتاد باید از زبان حاضران و خانواده های ایشان به ثبت برسد. مشکل اصلی که بعد از گذشت سال ها برای ثبت خاطرات شهدا و رزمندگان در پشت جبهه وجود دارد این است که حاضران مهلکه یا به شهادت رسیده اند یا از رزمندگان و





ارزیابی شتابزده زنانی که در تاریخ ایرانیان حماسه آفریدند

همتی به بلندای زنانگی گردآفرید

گرچه خلقت بشر از آفرینش یک مرد آغاز می شود، اعتقاد به وجود زن در شکل گیری نظام های اجتماعی مهم است، به طوری که در بین النهرین، مهد تمدن ها، زن را آفریدگار حیات می دانستند و سندی این مطلب هنر برجای مانده از این مناطق است که همواره خدایگانی به هیبت زنان تجسم می کرده اند. بخشی از حیات بشریت به ویژه در آن زمان که جنگ ها تن به تن بود بر عهده زنانی انجام می گرفت که امروزه به نام حماسه سازان از آنان یاد می شود. یکی از منابع مهم حماسه در ایران شاهنامه فردوسی است که آینه ای از روزگاران ایران باستان به شمار می رود. بخش هایی از آن زندگی نامه زنان شجاعی است که نامشان مترادف واژه «پهلوان» است و یکی از این زنان، دختری است از دوره کیانیان شاهنامه. نام پدرش گزدهم است و در دژ سپید روزگار می گذراند. روزی سهراب، فرزند رستم، پهلوان ایرانی، در مسیر پیدا کردن پدر، به دژ سپید رسید و چون سهراب قصد کرد وارد دژ شود، نگهبان دژ مانع شد. نبردی در گرفت و فرجام چنین گشت که نگهبان اسیر سهراب شد. خبر به گوش گردآفرید رسید.

زنی بود بر سان گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجانام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناورد

در تفکر و اندیشه گردآفرید نمی گنجد که ایرانی تباران به اسارت درآیند، و آماده رزم می شود اما نبردی تن به تن میان یک زن با مرد است و اینجا خود را ملبس به پوششی مردانه و گیسوان زیبای خویشتن را پنهان می کند تا ظرافت زنانگی بر غرور و تعصب ایرانی وی چیره نشود و چنین پای به میدان کارزار می نهد. او شروع به تیراندازی به سمت دشمن می کند و حریف که او را توانمند می یابد، سر خویشتن را پشت سپر پنهان می کند و نیزه به سمت جنگاور دژ می اندازد و زره بر تن جنگاور پاره می شود. گردآفرید رو به سمت دژ می رود. سهراب نیز به دنبال او و نیزه های دیگر به کلاه خود او پرتاب می کند. کلاه خود از سر گردآفرید می افتد و رازش بر حریف آشکار می شود. چشم سهراب که به جنگ تن به تن آمده است به چهره زنی زیبا ملبس به لباس رزم می افتد، دلش می لرزد و سعی می کند با سخن مهر بر دل گردآفرید اندازد اما گردآفرید در سر هوایی دیگر دارد. یک طرف ایران است و ایرانیان و یک طرف زن است و بار سنگین مام زمین بودن. چگونه تن به تسلیم دهد و دل بسپارد به حریف وقتی سرفرازی ایرانش آرزوست؟ از وزن است تا حیات را تکثیر کند نه آنکه خود موجب اسارت تبار ایرانی شود. گردآفرید نیروی بازو را فراموش می کند و به درایت خویشتن متوسل می شود تا چگونه سخن بگوید که هم خویش را راه سازد هم دژی رانجات دهد و هم نام ایران را استوار نگاه دارد. لب به سخن باز می کند و رو به حریف جوانش می گوید: اکنون که راز من هویدا شد و دیگران نظاره گر بودند، گمان بد به دل دیگران راه پیدا می کند. بگذار آشتی ما پنهان بماند. پس من به داخل می روم و دیگر دژ و هر آنچه در دژ هست از آن تو. سهراب رخصت می دهد و گردآفرید وارد دژ می شود و پیش از آنکه سهراب وارد دژ شود، در دژ را می بندند. گردآفرید چون به مأمن خویش پای می نهد، دل قوی می دارد و بر بالاترین نقطه دژ می رود و فریاد می زند: بیهوده دل خود امیدوار نساز که مرا سازشی با تو نیست، و حریف ناامید می رود. داستان گردآفرید بخشی از حماسه آفرینی زنان ایرانی است. حماسه ساز بودن برای زنان دشوارتر از مردان است اما همواره ایران را زنانی هست که ظرافت زنانگی خویش را در روح حماسه و شجاعت دمیده اند تا حیات ببخشند تا ظلم و جنگ نابود و آرامش نصیب ملتشان شود.



سمانه سلطانی
کارشناس ارشد شهرسازی



زنانی که با آتش دویده اند

جای بانوانی که در هشت سال دفاع مقدس پشیمان و همراه بوده اند در یادمان و نمادهای شهر مان خالی است

چند وقت پیش خبری از درگذشت یکی از بانوان پرستار هشت سال دفاع مقدس که از قضا او را می شناختم و پای صحبت هایش نشسته بودم منتشر شد، بانویی که سال های زیادی از عمرش را صرف ایثار و شهادت کرد. جست و جو که کردم، جز مصاحبه ای کوتاه از او چیزی نیافتم با اینکه می دانستم حرف ها و خاطراتش و البته همه فعالیتش در سی سال اخیر تا چه اندازه می توانست برای دختران و بانوان و نسل امروز جذاب باشد.

از طرفی، تاریخ نشان می دهد زن در فرهنگ، هنر و تمدن ایران دارای نقش بسیار مهمی بوده است. نقوش و مجسمه های بسیار زیاد از ایزدبانوها و الهه های مادر که در حفاری های باستان شناسی مکان های گوناگون به ویژه در دوران پیش از تاریخ ایران یافت شده است گواه این مدعا است. در واقع، زنان در ایران همواره موضوع آفرینش هنری بوده اند. بنابراین استفاده از موضوع زن در مجسمه سازی امری نو نیست و در گذر تاریخ همواره مورد توجه قرار داشته است.

اکنون، هر چند آماری رسمی از تعداد المان ها و بناهای یادبود ویژه زنان در شهر مشهد در دسترس نیست، نگاهی کلی به شهر نشان می دهد تعداد این آثار انگشت شمارند.

بر اساس گزارشی که در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است، بیشتر بناهای یادبود و مجسمه ها در سطح کل جهان متعلق به مردان هستند. برای نمونه، در بریتانیا نیز بر اساس آماری که از پایگاه داده انجمن آثار و مجسمه سازی عمومی منتشر شده است، ۹۲۵ مجسمه وجود دارد. با این حال، تنها ۱۵۸ مورد از آن ها مجسمه زنان مستقل هستند، فقط ۱۵ درصد از کل آثار ملی. تحقیقات نشان می دهد که حتی از این ۱۵۸ مجسمه بیشتر آن ها متعلق به خانواده سلطنتی، شخصیت های افسانه ای یا تمثیلی بوده است. در واقع، تنها ۲۵ مجسمه از زنان با شخصیت علمی، فرهنگی یا ادبی در بریتانیا وجود دارد.

هر چند در سایر کشورها نیز تعداد مجسمه ها و المان ها برای بزرگداشت زنان در مقایسه با مجسمه های اختصاص داده شده کم رنگ دیده می شود. برای نمونه، می توان به مجسمه بانو نورعنایت خان، قهرمان عملیات ویژه جنگ جهانی دوم، اشاره کرد که در پارک گوردن اسکوتر لندن نصب شده است. خان تنها زن مسلمانی است که در بریتانیا با مجسمه عمومی گرامی داشته شده است.

شربانی یاسو، بانوی نویسنده ای که زندگی نامه نورعنایت خان را نوشته است، از روند ساخت این مجسمه می گوید: ساختن تنها مجسمه یک زن مسلمان در بریتانیا کار آسانی نبود. دو سال طول کشید برای ساخت این یادمان بودجه دریافت شود. ما مجبور به نامه نگاری های زیادی شدیم تا زمانی که احساس کردم انگشتانم در حال افتادن اند. یاسو با اشاره به مجسمه برنده جایزه نوبل رابیندرانات تاگور در میدان گوردون و نیز مجسمه گاندی در لندن می گوید: یکی از موانعی که هرگز آشکارا بیان نشد، احساس وجود مجسمه های بیشتر از مردم آسیا در لندن بود و این کار را بسیار سخت می کرد زیرا نور علاوه بر هندی بودن، یک زن مسلمان و نسبتا ناشناخته بود. ما واقعا باید برای به دست آوردن این درخواست می جنگیدیم. او با راه انداختن پوششی، حمایت عمومی را نیز با خود همراه کرد و سرانجام موفق به نصب این مجسمه در شهر لندن شدند. باید توجه داشت زنان ایرانی به اندازه مردان با اندیشه های نو، فرهنگ، ادبیات، هنر، علم و دانش آشنایی داشته اند و دارند و به تصویر کشیدن آن ها در آثار هنری می تواند هم سبب ماندگاری و بزرگداشت نام و یاد آن ها و هم افتخاری برای ایران زمین در سراسر جهان باشد، به ویژه به تصویر کشیدن زنانی که اگر پشیمانی آن ها در هشت سال دفاع مقدس نبود، هرگز نمی توانستیم آن حماسه ها را خلق کنیم.



شهربانو

۲۳ شهریور
۲ خرداد ۱۴۰۱
۲۱ شوال ۱۴۴۳ شماره ۲۷۱



مهری غلامپور
فعال فرهنگی

روزهای سختی که با صبر زنان ماندگار شد

خدیجه نیسی، کارگردان مشهدی، تلاش کرد در مستند «مدمره» گوشه‌ای از زندگی زنان خرمشهر را که در شهرک شهید بهشتی مشهد زندگی می‌کنند به تصویر بکشد

غیره با مشارکت فعال بانوان صورت می گرفت. فعالیت زنان مسلمان در ستادهای پشتیبانی جبهه و جنگ به موارد خاصی محدود نمی شد و آن‌ها متناسب با توانایی هایشان فعالیت‌های متنوعی انجام می دادند. یکی از مغفول ترین جنبه‌های هویت زنان که در آن دوران کمتر به آن پرداخته شد و در نثر و نظم و تصویر به آن توجهی نکردند نقش مهم زنان و مادران سرزمین در بعد تقویت هویت ملی میهنی در ایام دفاع مقدس بود و تربیت فرزندی که هم‌اکنون جزو مردان آسمانی این سرزمین اند. ضمن آنکه در شرایط جنگی، حفظ و دفاع از هویت بومی و قومی خویش را به بهترین شکل ممکن نقش آفرینی کردند و در حذف همه تعارضات مادی و معنوی و ذهنی در تقابل هویت‌های ملی و بومی، اثری ماندگار از خود برای آیندگان در تاریخ زرین کشور به یادگار حک کردند.

مستند بلند «مدمره» روایتگر بخش مهمی از نقش زنان در آن دوران سخت بود که اینک جامعه با رویکرد انتقال تجربه بین نسلی و کاهش شکاف اجتماعی پیش آمده به شدت نیازمند آن است که با همکاری بخشی از زنان و فعالان فرهنگی و اجتماعی مشهد، زمینه پخش فیلم «مدمره» فراهم آید. این اثر بیشتر با رویکرد پاسداشت روز بزرگ آزادسازی خرمشهر و یادآوری نقش بی بدیل مادران سرزمین در ایام مهاجرت

هویت دارای ابعاد مختلفی است و مهم ترین بعد آن هویت فردی و اجتماعی است. یکی از مهم ترین مسائل در ارتباط با هویت بحث هویت یابی دختران و زنان جوان است که این موضوع بین دختران و زنان جوان ایرانی در مسیری حرکت کرده که در سال های پیشین بین تصور آنان از خود و شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه فاصله ملموسی وجود دارد. بنابراین مسئله ای که اکنون با آن روبه رو هستند به هویت آنان مربوط است، هویتی که به دلیل آموزش های دور از واقعیت های اجتماعی دچار بحران شده و زمینه خلاقیت و سازندگی را از آن ها سلب کرده است. بازخوانی نقش زنان در دوره های مهم و سخت جمهوری اسلامی بدون شک می تواند بر باز یابی واقعی هویت زن ایران اسلامی بسیار مؤثر و مفید فایده واقع شود. یکی از بهترین نمونه های قابل ذکر در این چهار دهه گذشته حضور چشمگیر، فعال و انکارناپذیر زنان در دفاع مقدس و پاسداری از مرز و بوم ایران اسلامی است. زیباترین جلوه های ماندگار حضور بانوان ایرانی در دفاع مقدس نقش پشتیبانی و خدماتی آنان و فراهم آوردن تدارکات لازم برای رزمندگان در جبهه های جنگ است. در آغازین روزهای تهاجم دشمن یعنی، بیشتر این خدمات به صورت خودجوش و کمتر سازمان یافته در مراکزی نظیر مساجد، حسینیه ها، مدارس و

اجباری و جنگ زدگی بود. مستند «مدمره» سعی کرده است از روزه ای دیگر به دفاع مقدس بپردازد و با نگاهی مبتنی بر آموزه های جامعه شناسی زندگی مردم ساکن شهرک شهید بهشتی مشهد، جنگ زدگان مهاجر از جنوب غربی ترین شهرهای کشور را در پرده سینما به تصویر بکشد، نگاهی که در این چهل سال از جانب متولیان جامعه در حوزه های مختلف در این مدت کمتر مورد توجه قرار گرفت. در این مستند با زنانی آشنا می شویم که از همان روزهای ابتدای جنگ به ناچار خانه و زندگی و شهرشان را ترک می کنند. آن ها در دیگر شهرها ساکن می شوند در حالی که هنوز قلبشان در خرمشهر می تپد. خدیجه نیسی که خود طعم جنگ را در نوجوانی چشیده، با نگاهی زنانه به روایت زنان بعد از جنگ پرداخته است. قطعاً حمایت از تولیدات زنان می تواند به بهتر دیده شدن تلاش های آن ها در جهت هویت مندی کشور کمک کند.



شهربانو

شنبه
۲ خرداد ۱۴۰۱
شماره ۱۴۴۳ شماره ۴۴۷۱

(۸)

شهرزاد

نعیمه ترکمن‌نیا

فعال فرهنگی



کتاب «حوض خون» حاصل همکاری دفتر تاریخ شفاهی اندیشک و واحد تاریخ شفاهی دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی است که انتشارات راه یار آن را منتشر کرده است. نشر راه یار پس از به چاپ رساندن دو اثر موفق در مجموعه «پشتیبانی جنگ» و سه اثر کم نظیر با عنوان «زنان انقلاب»، به سراغ «حوض خون» رفته است که در هر دو موضوع، راوی خاطرات شفاهی روزهای مبارزه آسمانی دفاع مقدس است. این کتاب خاطرات و روایت های ۶۴ نفر از بانوان اندیشکی درباره فعالیتشان در بخش رخت شویی البسه رزمندگان دفاع مقدس را شامل می شود که فاطمه سادات میرعالی، زهرا بختور، سمانه نیکدل، سمیه تتر، نسرین تتر، مهناز الفتی پور، آمنه لهراسی و نرگس میردورقی تحقیق و گردآوری آن ها را بر عهده داشته اند. فاطمه سادات میرعالی نیز علاوه بر تحقیق، تدوین کتاب را بر عهده داشته است. این کتاب در سال ۱۴۰۰ به چاپ هفتم رسید و در همان سال تقریظ رهبر معظم انقلاب را نیز کسب کرد.

متن تقریظ معظم له بر این کتاب به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین احساس پس از خواندن بخش هایی از این کتاب، احساس شرم از بی عملی در مقایسه با مجاهدت این مجاهدان خاموش و بی ریا و گمنام بود. آنچه در این کتاب آمده بخش ناشناخته و ناگفته ای از ماجرای عظیم دفاع مقدس است. باید از بانوی پرکار و صبور و خوش سلیقه ای که این کار پر زحمت را به عهده گرفته و به خوبی از عهده برآمده است و نیز از مؤسسه جبهه فرهنگی عمیقاً تشکر شود.

مهرماه ۱۴۰۰

➤ برشی از کتاب

«موقع عملیات، لباس ها و پتوهای جبهه را با هلی کوپتر می آوردند. خیلی زیاد بودند. خانم ها صبح تا شب می ماندند و همه آن ها را می شستند. من هم مدام می رفتم. هر چند از دیدن لباس های خونی زیاد گریه می کردم، دیگر بی تابي نمی کردم. هر لحظه ناصر را حس می کردم که نشسته روبه رویم، زل زده به دست هایم و ساییدن لکه ها را نگاه می کند. گاهی جلو گریه ام را می گرفتم تا بچم نبیند. ننه ابراهیم وسط شستن و صدای گریه خانم ها صدایش را بلند می کرد و می گفت: «کر بلا کر بلا، ما داریم می آییم». همین کافی بود تا صدای ماسقف رخت شویی را به لرزه در بیاورد. با هم می خواندیم: «کر بلا کر بلا، ما داریم می آییم... یا حسین، کر بلا کر بلا، ما داریم می آییم... یا زینب!»

درباره کتاب «حوض خون»

ماجرای بانوانی که یک ایران به آن ها مدیون است

«حوض خون» به روایت فداکاری های زنان اندیشکی به صورت داوطلبانه در سال های دفاع مقدس پرداخته است. در آن سال ها برخی از شیر زنان اهواز و اندیشک که کمبود لباس، ملحفه و پتو را در جبهه های جنگ دیدند، به صورت کاملاً خودجوش اول در خانه های خودشان لباس ها و پتوهای رزمندگان را می شستند. سپس در سال ۱۳۶۲ رخت شوی خانهای در بیمارستان شهید کلاتری احداث می شود که به مرکز روایت همه راویان این کتاب تبدیل می شود. بانوان اندیشکی در کنار حوض این مرکز، لباس های خونین شهدا، جانبازان و رزمندگان را می شستند، رفومی کردند، گاهی هم رنگ می کردند و در آخر اتومی زدند و به جبهه می فرستادند. البته که این کار راحتی نبود. هنگام شستن لباس ها زانوی بودند که شیمیایی شدند. زنان چشم انتظار همسر و فرزند با دیدن لباس های شرحه شرحه و جامانده های اعضای بدن شهدا و جانبازان در لباس هایشان، از درد کنار حوض خون، خون گریه کردند.



حوض خون

• نویسنده: فاطمه سادات میرعالی

ضمیمه روزنامه شهرآرا
صاحب امتیاز:
شهرداری مشهد
مدیرعامل:
سید میثم موسوی مهر
سرپرست:
ارژنگ حاتمی
مسئول ضمیمه:
حمیده وحیدی
صفحه آرایی و گرافیک:
ملک جمعی